

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ندیدار

(مجموعه شعر)

اعظم کریمی

سرشناسه:	کریمی - اعظم، ۱۳۵۹
عنوان و نام پدیدآور:	ندیدار (مجموعه اشعار) / شاعر: اعظم کریمی
مشخصات نشر:	ایراہستان - ۱۴۰۴
مشخصات ظاہری:	ص. ۸۷
شابک:	۹۷۸-۶۲۲-۸۸۷۶۸-۵-۶
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیبا
موضوع:	شعر فارسی -- قرن ۱۴ Persian poetry -- ۲۰th century
رده‌بندی کنگره:	PIR۸۳۵۸
رده‌بندی دیوئی:	۸۱۱/۶۲
شماره کتابشناسی ملی:	۱۰۲۸۵۴۷۷

نام کتاب: ندیدار

شاعر: اعظم کریمی

ناشر: انتشارات ایراهستان

نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۴

شمارگان: ۵۰۰ جلد

قیمت: ۱۶۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۸۸۷۶۸-۵-۶



از فرط ندیدارت

تشنه‌ام!

کوچم ده از زمانه‌های ندیدار

مرا به قرار بر

به آستانه‌ی دیدار!



بگذار که گیسو فکند باد و بیاید

تابان کند این شب

مهتاب بیاید و شب دی

آبان کند امشب

بگذار بهاران بشود باز

گلخند بریزد

بر دامن مجنونی دشتی

لبخند بتیزد

بگذار بهاری بشود، دی برود، مهر

افتاده بر آید

در غلظت آن ساعت خورشید

مهتاب در آید

او حوصله باشد و سرانجام

سر آید

یا از دل من این همه اندوه

رخساره کشد

باز بر آید



دست‌هایت

همه‌ی آنچه خدا داده به من!

دست‌هایت، نفست، دارا بیم!

آتش توده‌ی انباشته‌ی تن‌هاییم!

قبری بخرم قدر پریشانی دل، تنگ!
تا خون بچلاند به کنارم
تا خیس کند با جگر خون
خاکم و مزارم
تا خسته نبینی تو مرا از تو شود دور،
آهم و ملالم
- تا لاله بروید به تماشای تو در صورت حالم -
آماده شوم خوب
خوشامد به تو گویم:
«خوش» آمدی ای عشق محالم!

باز دلتنگ توام کوچه‌ی مهتابی من!

به خدا دور نشو

به خدا سنگ نزن،

مژه‌ی مشکی اشکان مرا.

تو چنان حل شده در خاطره‌ی ذات منی

که نبودت نه فراق

که همان عینیت نیستی است

و همان اصلیتِ مردگی است.

و نبودن!....

تو چه می‌دانی چیست!

تو چه می‌فهمی «نیست»!



تو نیستی

و همه‌ی دلتنگ‌ها به خانه‌ی من آمده‌اند

اینجا

از دحامی‌ست از نبودن!



و شب!

و زمین!

و تبی که می‌دمد

در ستاره مرگ را!

*

چه کسی شمرده است

مرگ قاه‌قاه این همه ستاره‌ی قشنگ را!



سیر، نه!

(پیر شد)

چشمم از قند دیدارت

شانهام از ندیدارت!



سایه‌هایم چه شبند

قصه‌هایم چه غمنند!

من پریشانم و اندوه مرا خوانده به خویش

نگرانم

و پریش!